

مساله حجاب و معرفت شناسی دینی

دکتر سروش دباغ در مقالات «حجاب در ترازوی اخلاق» و «بی حجابی یا بی عفتی؛ کدام غیر اخلاقی است؟»^۱ سعی بر پی گیری مساله حجاب از منظری اخلاقی دارد. به نظر می رسد می توان این مساله را از منظر معرفت شناسی دینی هم در بوته کاوش نهاد. این نوشته حاصل تاملات من در این زمینه است. در ابتدای این نقد، سه نظام فکری را بیان می کنم تا بتوان در این رهیافت، جایگاه شناسی مناسبی نسبت به معارف دینی پیدا کرد. در نظام فکری اول به ربط گزاره های دینی با یکدیگر اشاره می شود و بیان می گردد که گزاره های دینی همه یک کل می باشند و شأن های مختلف آن، دارای مراتب خاصی از وجود هستند و برای رشد شأن خاصی از انسان، توسط شارع تعیین شده است. در نظام فکری دوم به بیان دستگاه وارگی نظام معرفتی بشر اشاره شده است و ابزارهای رسیدن به معرفت و کاربرد هر کدام را بیان کرده ام. در نظام فکری سوم به بیان ربط میان حقیقت و اجتماع و تعاملات بشری در اجتماع پرداخته شده است و نیز مبحثی در رابطه با علوم و چگونگی استناد ما به آنها بیان شده است. البته آنچه که مهم است این که هر سه نظام فکری با هم دیده شود تا بتوان کاملتر جریان ها را بررسی کرد و این سه نظام فکری با هم کامل می شود.

۱- جایگاه اخلاق و فقه در دین (نظام فکری مبتنی بر ربط گزاره های دینی)

عالم هستی بوجود آمده از یک نور است که آن نور، وجود خداوند است. تمام عالم هستی وجودشان را وامدار واجب الوجود هستند. نگاه به پدیده های عالم هستی نشان می دهد که عالم هستی برآمده از وجود ناظمی آگاه می باشد. روابط تکوینی بین عوالم مختلف و مراتب مختلف وجود، برگرفته از نور وجود الهی است.

قسمدیگری از روابط بین عالم هستی که تکوینا توسط خداوند بوجود آمده است، روابط تشریحی است. منظور از تشریح در مقابل تکوین می باشد، یعنی اعم از دستورات الهی. به عبارت دیگر منظورم از قوانین تشریحی هم دستورات الهی را شامل می شود و قوانین و حقوق که اعتباری می باشند. در واقع هم روابط تکوینی و هم روابط تشریحی شئون است که وجودشان را از خداوند گرفته اند. از آنجا که انسان مختار است و می بایست راه خویش را خود انتخاب کند، «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» (انسان، آیه ۴) لذا است که انسان ممکن است در مسیر تشریحات دچار لغزش شود و از مسیر اصلی خود جدا گردد. پس مخلص کلام تا اینجا این شد که عالم تکوین شأنی از شئون الهی است و روح توحید در آن موج می زند و شأن دیگر عالم، شأن تشریحی است که انسان می تواند راهی را انتخاب کند. اگر انسان ها مطابق با قوانین الهی قدم بردارند در مراتب وجودی رشد خواهند کرد و اگر از آن مسیر منحرف گردند در مراتب وجودی شان دچار مشکل می شوند. این تنزل در مراتب وجودی تا آنجا ادامه خواهد یافت که قرآن می فرماید برخی از انسانها از حیوان هم پایین تر خواهند رفت. طبعاً اگر هر مکتبی را برای سعادت انسان قرار دهیم انسان توان تخطی از آن را در این نوع از روابط در عالم را داراست. اسلام که پیام الهی به سمت بشر می باشد، در شأن تشریحی عالم دارای نظراتی می باشد (مانند هر مکتب دیگر) و چون این احکام برآمده از واجب الوجود می باشد، عین ربط انسان به حقیقت عالم هستی می باشد به عبارت دیگر انسان با حرکت در مسیر دستورات الهی به عین حقیقت که همان خدا است نزدیک می شود. نکته ی دیگری که ممکن است مطرح باشد این است که احکام چه الهی و چه غیر الهی دارای پوسته ای مشترک اند و به آنها می توان لفظ "قانون" را بار کرد. اما مسئله ای که مهم است این است که آیا این

۱. ببینید: soroushdabagh.com/ مقالات حجاب / بی عفتی یا بی حجابی کدام یک غیر اخلاقی است .pdf

قانون برآمده از حقیقت عالم است یا خیر؟ به عبارت دیگر آیا اعتبار از قانون برآمده از حقیقتی است یا اعتبار قانون ریشه ای ذات احدیت ندارد؟ حقیقت گزاره‌های دینی مانند حقیقت گزاره‌های ریاضی مثل n (اشتراک) و U (اجتماع) که اعتبار شده اند بر یک مفهوم حقیقی و واقعی است. احکام تشریحی نیز به همین منوال بر حقایق از عالم هستی (عالم تکوین) که الله تعالی می‌داند، بنا گشته‌اند. پس دستورات الهی که از طریق قرآن و رسل اش به ما می‌رسد، جزء حقایق عالم هستی چیزی نخواهد بود. در واقع تشریح الهی و تکوین وی، چیزی جز ربط عالم تکوین به تشریح نخواهد بود، مانند ربط علائم ریاضی با حقایق منطقی. و این ربطی که به وجود آمده است، همه در واقع یک چیز است و رسیدن به هدفی است که خالق مدنظر دارد که یقین به خداوند و شناخت وی و رشد و کمال انسان می‌باشد. نکته‌ی دیگر در همین مسیر آنکه تقسیم دین به اخلاق و فقه و... همه و همه شئونی از شئون وجودی انسان و برای رشد وی می‌باشد. و این تقسیم بندی متناسب با مراتب رشد انسان می‌باشد و بیانگر رشد وی در ساحات مختلف انسان است، و الا همه این تشریحات و تکوینات دارای روحی الهی و توحیدی می‌باشد و جز این نگریستن به مسئله ممکن است انسان را در وادی شرک بیاندازد.

لذا بیان آنکه «احکام حجاب سویه هویتی و فقهی پر رنگی دارد و نه اخلاقی» (دباغ، بی‌حجابی یا بی‌عفتی، کدام غیر اخلاقی است؟، ص ۵) به نظر نشان دهنده‌ی این می‌باشد که با نظام فکری طرح شده در بالا هم خوانی ندارد. اخلاق اسلامی چیزی جدای از فقه اسلامی نیست و این دو شأنی از شئون وجودی انسان را تربیت می‌کنند. به عبارت دیگر، مرتبه‌ی اخلاق و فقه مرتبه‌ی خاصی از وجود انسان را کامل می‌کند و لذا گفتار جدایی اخلاق از فقه و یا هر مولفه‌ی دیگر اسلامی با توجه به نظام فکری مطروحه، قابل جمع نیست.

نکته‌ی دیگری که باید مطرح شود این است که در گذر تاریخ، جامعه بشر دچار رشد می‌شوند و آمادگی بیشتری برای دریافت حقیقت خواهند داشت. لذا احکام دین که از ناحیه شارع مقدس بیان می‌شود نیز متناسب رشد جامعه بشری خواهد بود. (برای این است که انبیای زیادی در طول تاریخ آمده‌اند.) دستورات آمده تا زمانی می‌تواند موجب رشد جامعه بشر شود که شارع مقدس که عالم به نفوس بشر می‌باشد حکم جدیدی را نیاورد. اما بعد از بیان حکم جدید، شارع این تشخیص را داده است برای رشد، مرحله‌ی دیگر لازم است و آن احکام جدید می‌باشد. لذا بیان احکام مسیحیت درباره زمان فعلی صحیح به نظر نمی‌رسد.

لذا بیان عبارت «... این امر که در آئین مسیحیت، پوشیده بودن گردن و موی سر و جوبی ندارد؛ مؤید این امر است که پوشاندن گردن و موی سر در همه ادیان ابراهیمی به مثابه حکم شرعی نیست و تمام زنان مسیحی، اعم از مسیحیانی که تلقی سنتی از آئین مسیحیت دارند و مسیحیانی که دینداری غیر سنتی دارند، گردن و موی سر خود را نمی‌پوشانند و با این فعل خود مرتکب گناه نمی‌شوند و همچنان مهدی به هدایت خداوندند.» (دباغ، همان، ص ۵) با توجه به نظام فکری بالا و منسوخ شدن احکام مسیحیت، نمی‌تواند صحیح باشد.

الف. شبهه تحریف مسیحیت در قرآن آمده است و این سخن البته منطقی است زیرا احکامی که افراد پس از صد و پنجاه سال بعد از مسیح (ع) آورده‌اند و نیز گفته‌اند که ما به چهار کتاب انجیل رسیده‌ایم، سبب می‌شود که مسیحیت اعتبار خود را از دست بدهد و ما نتوانیم به آن اعتماد کنیم یا به عبارت صحیح تر نتوانیم از گزاره‌های مسیحیت به قطعیت رسید.

ب. با فرض صحت گزاره‌هایی که مسیحیت نقل شده است، مسیر تربیت انسان یک مسیر تشکیکی است و ارائه ذات پرورش به متربی، کاری نشدنی و ظرفیت سوز می‌باشد. حتی چنین جریانی را ما در اسلام درباره تحریم شراب داشته‌ایم، که این مایع مست کننده طی چهار مرحله تحریم شد، لذا ما نمی‌توانیم به احکام قبل از تحریم شراب مستمسک شویم. زیرا مراتب وجودی جامعه‌ی بشری (که دارای اصالت می‌باشد. در ادامه بحث خواهد شد.) در گذر زمان دچار تغییر می‌شود. در همین مسیر است که مشخص می‌شود اگر انسان به اخلاق اسلامی پایبند باشد و یا فقه الهی را رعایت کند، چون این فقه و یا اخلاق و... برآمده از متن عالم هستی است - نه یک چیز صرفاً

اعتباری- و دارای ریشه‌ی وجود می‌باشد، لذاست که شخص عمل‌کننده به این دستورات طبق بیان دین ما، رشد و جود می‌کنند و به ذات وجود نزدیکتر می‌شوند.

همچنین با توجه به نظام فکری بالا، بیان «اخلاق به‌لحاظ دلالت‌شناختی و وجود شناختی مستقلاً زدی‌ناست.

به تعبیر دیگر، احراز معانی مفاهیم اخلاقی سبب و سبکی نظیر « عفت»، « وفاداری»، « مهربانی»، « خوبی»، « بدی»... متوقف بر جوهری‌بودن نیست» (دباغ، همان، ص ۱۲) و «نهادینو فقها باید جایگزین اخلاق شود و نه اخلاق جایگزین فقه» (دباغ، همان، ص ۱۲) نمی‌تواند صحیح باشد.

عالم همه از خداست و هر آنچه که خدایی نباشد ریشه‌ی آن در عالم نخواهد داشت و حقیقتی برای آن متصور نیست چرا که موجودیت موجودات به وجود باری تعالی گره خورده است و موجودات چیزی جز رابطه با خدا نیستند.

خلاصه این که: روابط در عالم هستی به دو دسته‌ی تکوینی و تشریحی تقسیم می‌شود. تکوینیات، روابطی هستند که خداوند در عالم هستی برقرار کرده است و عین ربط به ذات الهی است. تشریحیات روابطی است که انسان‌ها می‌توانند از آنها عدول کرده و یا بدانها پایبند باشند. اگر تشریحیات توسط شارع مقدس بیان شده باشد، عین ربط به حقیقت است و عدول از آن عقب افتادگی از مسیر کمال و اگر شارع مقدس آن را بیان نکرده باشد، خلاف آن خواهد بود. قوانینی که شارع مقدس آنها را جعل کرده است، برآمده از حقایق عالم هستی است و من‌عندین نیست که اگر طور دیگری آن را بیان کرد، در حقیقت امر تأثیر نگذارد. این تشریحیات برای رشد وجودی انسان در ابعاد مختلف وی است. برای مثال فقه برای رشد مرحله‌ی از وجود انسان می‌باشد، اخلاق برای رشد مرتبه‌ی بالاتر و... لذا تقسیم بندی این که فقه در زیر مجموعه‌ی دین است و اخلاق خارج از دین، در نظام فکری بالا نمی‌گنجد و به نظر صحیح نمی‌رسد. در واقع در تقسیم بندی که در مقاله آمده است، مقوله‌ی اخلاق یا باید امری تکوینی باشد و یا تشریحی که از شارع مقدس نیامده باشد. (چرا که اگر از شارع مقدس باشد، جزء دین است) یعنی قانونی که اعتبار‌کننده‌ی آن غیر از شارع مقدس است. در فرض اول باید گفت که: اخلاق امری تکوینی نیست. چرا که بی اخلاقی‌های زیادی در طول تاریخ و هم اکنون دیده‌ایم و دیده‌اید. به عبارت دیگر اخلاق امری غیر قابل اجتناب نیست.

اما در فرض دوم: اگر واضع احکام اخلاق، آگاه به بسترهای وجود انسان‌ها نباشد و نتواند انسان‌ها را که به بیان علمای فلسفه، پیچیده‌ترین موجود است را دقیق بشناسد چگونه می‌تواند احکامی دقیق برای رشد وی ارائه دهد. اگر حتی واضع غیر از خداوند یا نبی بتواند تفسیری دقیق از انسان ارائه دهد که طبعاً آن تفسیر ربطی با حقیقت عالم خواهد داشت، آن حقیقت ولو توسط غیر معصوم گفته شده، اما چون حقیقت عالم است لذا وضع شارع مقدس خواهد بود که همان دین است. یعنی حرف دین را زده است.

۲- بیان دستگاه وارگی معرفت بشری

دومین نظام فکری که بنده به آن عقیده دارم این است که، خداوند ابزارهایی را به ما عطا کرده است که می‌توانیم با بهره‌گیری از آنها، به حقایق عالم هستی و خویش‌شناسی آگاهی یابیم. مثلاً یکی از این ابزارها، ابزار چشم است. ما با استفاده از چشم می‌توانیم درکی طبیعی از عالم هستی داشته باشیم. هنگامی که به کوهی نگاه می‌کنیم، واقعا تصویری از کوه در چشم ما منعکس می‌شود. اما آیا ما "واقعا کوه را با چشم خود درک می‌کنیم؟" پاسخ منفی است. دلیل این است که شخصی که قبلاً کوهی را دیده و اکنون از نعمت دیدگان محروم است هم می‌تواند درکی از کوه در ذهن خود داشته باشد و آن را به یاد بیاورد. پس تا اینجا به این نتیجه خواهیم رسید که برای درک کوه، یک چشم نیاز است (ابزار ابتدایی درک) و یک قوه‌ی ادراکی در سطحی بالاتر از سطح طبیعی و ابتدایی. به عبارت دیگر چشم سطح

خاصی از فهم را برای انسان باز می کرد و مرتبه دیگر ادراک، سطحی بالاتر. ابزار دیگری که خداوند به بشر عنایت فرموده است، ابزار عقل است. حال مسئله اینجاست که با توجه به بیان بالا در باب سطح فهم چشم، سطح فهم عقل تا کجاست و تا چه مرتبه ای را می تواند پشت سر بگذارد؟ نکته ای مهم و اینکه فرض می کنیم عقل چیزی را در مرحله ی اول می پذیرد و مقرر به «مخبر صادق» می شود. اما آنچه را که آن «مخبر صادق» به عقل می گوید، نفیاً و اثباتاً نمی تواند تحلیل کند. حکم عقل در این مورد چیست؟ آیا می تواند آن را رد کند؟ اگر حکم را رد کند گزاره اول را قبول نکرده است یعنی اعتماد به «مخبر صادق». ولی اگر حکم را رد نکند چه می شود؟ آیا گزاره ای که مورد سوال از عقل بود، غیر عقلی می شود؟ خیر، زیرا عقل نفیاً برای آن دلیل یا گزاره ای ندارد. لذا عقلانی و منطقی است که شخص عاقل حکم «مخبر صادق» را بپذیرد. در واقع اگر بخواهیم بگوییم مرزی که عقل می تواند طی کند و به طور ماهوی منطقه درک عقل است، کجا می باشد می توانیم بگوییم آنجا که نفیاً و اثباتاً عقل نتواند حکمی به گزاره ای خاص بکند. مثلاً اگر از انسان بپرسند «آیا جنیان وجود دارند یا خیر؟» در این مسئله عقل انسان نمی تواند حکمی عقلی (فقط جنس عقلی و منطقی) بکند که آیا هست یا نه. اگر هم حکم به وجود این موجودات کرده است، مثلاً از راه دیدن است یا آنکه «مخبری صادق» به وی خبر آن را داده است.

قوه ی ادراکی بالاتر از عقل هم داریم که در ادبیات علمای اسلام تعبیر به شهود (به معنای فلسفی آن) می شود. مراد از شهود دیدنی خاص است که انسان بتواند به حقیقت عالم دست یابد. البته شهود هم ممکن است از القائات رحمانی باشد و یا از القائات شیطانی. گزاره های دینی که بر انسان ها ابلاغ می شود، آورده شده از این مرتبه ی وجود و حقایق هستند، لذا حقیقت معرفتی گزاره های دینی از مجرای استفاده از عقل میسر نخواهد شد. و عقل را به آن راهی نخواهد بود. این جریان مانند جریان فهم کوه است که البته توسط چشم حاصل نشده است و ما هیچ این را متوقع نیستیم و نخواهیم بود. اما نکته ای که در این جا مهم است این است که اصل اعتبار شهود را با عقل و با اعتماد عقل به «مخبر صادق» بدست می آوریم. و آنچه را که شهود به ما بدهد را با واسطه ی «مخبر صادق» معتبر عقلی می دانیم. لذا شهود هم امری معقول می شود. در مجموع::

۱. انسان دارای ابزارهای مختلفی برای کشف حقایق عالم است.
۲. هر کدام از این ابزارها دارای یک محدوده ی خاصی از فهم هستند. فهمی را که از ابزار مرحله دوم انتظار می رود را خطاست اگر از مرحله ی اول انتظار داشته باشیم.
۳. سه نوع ابزار در حالت کلی برای فهم عالم هستی وجود دارد. الف- ابزارهای مادی مانند چشم و گوش و... ب- ابزار عقل و استدلال و ج- ابزار شهود برای رسیدن به واقعیت عالم هستی.
۴. اگر عقل بتواند در مرحله ای به «مخبر صادق» اعتماد کند، پس از آن اعتماد به «مخبر صادق» کاری عقلانی و منطقی است حتی اگر عقل نتواند نفیاً و اثباتاً در باره حکم «مخبر صادق» نظر دهد.
۵. بالاترین مرتبه فهم عالم هستی که درجات وجودی بیشتری را طی کرده ایم تا به آن دست یابیم، فهم شهودی است.
۶. احکام دین که از ناشی از شارع اند، در واقع از بالاترین مرتبه وجود آمده است لذا اگر بخواهیم به حقیقت حکمی پی ببریم باید به فهم شهودی دست یابیم.

با بیان نکات فوق به این نتیجه می رسیم که، اگر عقل انسان نفیاً و اثباتاً نتوانست درباره حکمی شرعی نظر دهد، نمی تواند آن حکم را حکمی غیر عقلانی بپندارد و یا سعی کند که حقیقت آن را به چیزی متمایل سازد که عقل بتواند آن را اثبات کند، زیرا این خود امری است غیر عقلانی.

بیان « اقوامی بی حجابی را در محدوده ی عفت وارد می کنند و ممکن است افرادی باشند که بی حجاب باشند لکن عفت بورزند » (دباغ، بی حجابی یا بی عفتی، کدام غیر اخلاقی است؟، ص ۸)، با نظام فکری بالا تطابق نخواهد داشت. البته بیان من این نیست که نمی توان با ابزار عقل برخی از حکمت های احکام شرع را بیان کرد، یقیناً می توان برخی از حکمتها را از راه عقل فهمید لکن فهم حقیقی و واقعی آن با ابزار عقل میسر نخواهد بود. چه بسا عده ای نتوانند تحلیل کنند که حجاب امری عقیفانه است یا خیر، اما وقتی به حکم عقل، « مخبر صادق » بدان حکم کرده است حکم کنند که حجاب امری عقیفانه است. لذا منطقی است که بپذیریم حجاب امری است عقیفانه ولو آنکه مستقیماً عقل نتواند در قالب های منطقی و عقلانی نفیاً و اثباتاً نظری بدهد. این نظام فکری فقط در مورد مسئله ی حجاب نیست بلکه، درباره ی تمامی احکام دین جاری است. در منظومه دینی ما دارای دو گروه از معارف هستیم. ۱. اصول دین و ۲. فروع دین آنچه نظر اسلام است این است که در اصول دین مستقیماً از براهین عقلی استفاده می کنیم تا برایمان اثبات شود.

و فروع دین را به حکم «مخبر صادق» که در مرحله ی اصول دین ثابت کردیم استفاده می کنیم. «مخبر صادق» در ادبیات دینی ما، کلام خداوند است که ما تعبیر به قرآن می کنیم و نبی مکرم اسلام و ائمه از سلاله ی آن بزرگوار. در احکام دیگر اگر «مخبر صادق» حکمی به ما داد که عقل نفیاً و اثباتاً درباره اش حکم نکرد، عقلی است که حکم را بپذیریم.

۳- ربط اجتماع و حقیقت عالم هستی (نظام فکری سوم)

اجتماع یکی از مهمترین مسائلی است که توسط نظریه پردازان علوم انسانی به آن توجه شده است. عده ای اجتماع را امری اعتباری معرفی می کنند. عده ای نیز آن را حقیقی بیان می دارند. نکته ی دیگری که درباره ی اجتماع مطرح می شود این است که ربط اجتماع به افراد جامعه یا به عبارت دقیقتر « ربط اجتماع با فرد » به چه صورت است. در این زمینه نیز نظریاتی مطرح است. عده ای فرد را مقهور تام اجتماع می دانند (اجتماع حقیقی است و فرد اعتباری) و عده ای دیگر اجتماع را اعتباری می دانند و اصلاً تاثیری از اجتماع بر فرد، متصور نیستند. (فرد حقیقی است و اجتماع اعتباری) عده ای نیز قائل هستند که هم فرد اصالت دارد و حقیقی است و هم جامعه. به عبارت دیگر انسان در اجتماع موثر است و اجتماع هم بر انسان موثر. این نظر همان نظر قرآن و اسلام است.

حکمت نظری امری است در باب اموری که در واقع هستند، مثل ریاضیات، علوم فیزیک و ... که با تلاش نظری بدانها دست می یابیم. حکمت نظری چیزی است حقیقی که واقعا مرتبه ای از وجود را دارا می باشد، و لذا در عالم اگر ما به حکمت نظری دست یابیم می توانیم به آن اعتماد کنیم. از طرف دیگر حکمت عملی یعنی آن چیزهایی که باید باشد و ممکن است فعلاً وجود نداشته باشد. مثلاً رسیدن به سجایای اخلاقی و ... که ممکن است فردی آنها را دارا نباشد و باید با تلاش به آنها نائل آمد.

حال پرسش در این جاست که اجتماع کدام از این دو شق علم است که بیان گردید؟ حکمت عملی است یا حکمت نظری؟ به عبارت دیگر، علم به اجتماع جزء علمی است که واقعا وجود دارد؟ یعنی اجتماع ایران، دارای یک سری ویژگی هاست که باید به آنها علم به دست آوریم. به عبارت دیگر آیا به علمی که ناشی از اجتماعات است می توان وجه ی علمی داد و گفت چون فلان جامعه فلان رفتار را انجام داد، پس ما هم باید مانند آنها رفتار کنیم و آن علم حقیقتاً علم است؟ یعنی یک جامعه الهی یا مدینه ی فاضله داریم که باید با تلاش و کوشش به آن نائل شویم. واضح است که اگر صورت اول را بپذیریم یعنی بگوییم که علم به جامعه از نوع حکمت نظری است یعنی روابطی که بین مردم و زیر مجموعه ها حاکم است روابطی حقیقی است و کامل و قابل اعتماد، در این فرض ما جامعه ی منحن نخواهیم داشت و حال آنکه با مطالعه ی تاریخ اقوامی را می بینیم که به بزرگترین گناهان اخلاقی در جوامع روی آورده اند، نمونه ای برای این اقوام، می توان به قوم حضرت لوط (ع) اشاره کرد.

اما اگر علم به جامعه را نوعی از حکمت عملی بدانیم، در این صورت است که نمی توان هر نوع روابط و خواسته ای از مردم را در جامعه ای که به جامعه ی ایده آل نرسیده است، معتبر دانست و این گونه گفت که "چون این جامعه محبوبی دارد، پس آن محبوب واقعا دارای ریشه ای در متن عالم و حقیقت هستی می باشد." مثال این عبارت مانند آن است که شخصی به دنبال یافتن اخلاق حسنه می باشد، ولی فعلا به آن کمالات نرسیده است. اما ما در زمانی که شخص به سجایای اخلاقی مزین نشده است، بگوییم چون فلان شخص فلان کار را انجام داد یا فلان گفتار از وی منتشر شد، پس آن رفتار و گفتار، جزء سجایای اخلاقی است و ما هم باید بدان اقتدا کنیم.

اگر بخواهم گفته های پیشین را دسته بندی کنم، باید بگویم که چون انسان در انتخاب مسیر سعادت خود، آزاد است و ممکن است راه اشتباه را انتخاب کند، لذا اموری که از متن شارع مقدس یا عقل وی و یا از امور وجدانی و اخلاق انسانی که در همگان مشترک است، خارج نشود ریشه ای در عالم هستی ندارد چون عالم هستی عالم وجود و هر آنچه که مرتبط با ذات الهی باشد دارای مرتبه ای از وجود است و حقیقی شمرده می شود. پس انسان ممکن است اموری را انجام بدهد که اثری وجودی در متن عالم هستی نداشته باشد و لذا نباید این اموری که اثری وجودی و به عبارت دیگر رشدی برای انسان به وجود نمی آورد را به عنوان علم و یا الگو قرار دهد. علم در صورتی که برآمده از متن هستی باشد مراتبی از وجود را داراست و لذا اموری که از انسان جاهل سر می زند، نمی تواند علم باشد و آن را مرتبه ای از وجود دانست.

این بیان کهدر فلان جامعه، بی حجابی بی عفتی محسوب نمی شود (دباغ، همان، ص ۸) و یا استناد به حجاب اعصار گوناگون مثلا عصر قاجار و مشروطه ... و این تحلیل که در اعصار مختلف حجاب و عفاف گونه های مختلفی داشته و اقوام ادراکات متفاوتی از آن داشته اند (دباغ، همان، ص ۸) نمی تواند تا نظام فکری بالا تطابق داشته باشد. برای فهم مسئله های این چنینی که عقل نمی تواند نیا و اثباتاً حکمی درباره ی مسئله ای مثل عفت و ... بدهد، می بایست از «مخبر صادق» بهره گرفت.

ب- بیان نکاتی درباره ی مباحث مقاله

در قسمت های قبل به چند نظام فکری اشاره شد که سعی شده بود تا با فهمی درست از اسلام استخراج شود. برخی از مسائل در این سه نظام فکری بررسی شد. در ادامه به برخی موارد که در متن مقاله "بی حجابی یا بی عفتی، کدام غیر اخلاقی است؟" آمده بود، اشاره می شود.

۱- مردان و نگاه عفیانه

بیان «خوبستن داریو رفتار عفیانه همیشه کردن هم وظیفه اخلاقی مرداناست، هم وظیفه اخلاقی زنان؛ در این میان باید تنها از زنان انتظار داشتکه خود را بپوشانند ور وابطان سانی عفیانه همیشه کنند.» (دباغ، همان، ص ۱۲) جمله ای درست است، اما در ادبیات دینی ما به رفتار و نگاه عفیانه مرد هم تاکید شده است. خداوند می فرماید: «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّونَ أَبْصَارَهُمْ وَيَحْفَظُونَ فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ» وَ قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَ... (نور، ۳۰-۳۱) شهید مطهری در کتاب آشنایی با قرآن ذیل تفسیر سوره و آیه مذکور همان نکته ی مقاله را می فرماید و حتی غلیظ تر و آن که چشمان مرد بیشتر باید عفت پیشه کند و رفتار وی بیشتر باید آراسته به تقوای الهی باشد. همچنین است احکام نگاه کردن مردان به زنان که چقدر مطلب را دقیق بیان کرده است و چقدر حدیث های اخلاقی در این باب وجود دارد. مثلا این که نبی مکرم (ص) می فرماید نگاه به نامحرم تیری از تیر های شیطان است. علمای اخلاق و عرفان چه مباحث عمیقی را ذیل جهاد با نفس مطرح کرده اند. امام خمینی اولین حدیثی که در چهل حدیث بحث می

کنند حدیث جهاد با نفس است و بسیار موارد دیگر. پس این ایراد در مقاله‌وارد نمی باشد. زیرا در ادبیات دینی ما به رفتار و نگاه عقیفانه مرد فراوان اشاره شده است.

۲- اخلاق اجباری

نکته ای در مقاله "بی حجابی یا بی عفتی؛ کدام غیر اخلاقی است؟" مطرح شد که تا حدودی درست است اما باید به نکته ای ذیل آن دقت کرد، آن نکته این است که «حجاب اجباری امری غیر اخلاقی و مذموم است و راهی به جای نیامده، کما اینکه در جامعه‌مان نیز تاکنون توفیق‌انداز شده است. معمولاً ما با اخلاق گفته‌اند فعل مجبورانه و غیر ارادی در ترازوی اخلاق وزن ندارد.» (دباغ، همان، ص ۸) اما مسئله را باید قدری شکافت و آن اینکه گزاره های دینی دارای دو جنبه ی فردی و اجتماعی می باشد. و در آیات و روایات مختلف به اجتماع و احکام اجتماعی اسلام که البته کم هم نیست اشاره شده است. در واقع همانطور که در قبل بدان اشاره شد، اجتماع از نظر دین اسلام امری حقیقی است و اصالت دارد. هر حکمی که در اسلام بیان شده است دارای ماهیتی اجتماعی بوده است و یا تاثیری بر اجتماع گذاشته است. البته در میان احکام اسلام برخی صبغه ی اجتماعی پررنگ تری داشته است و برخی صبغه ی کم رنگتری داشته است. نظر اسلام درباره ی اجتماع و فرد این است که اجتماع از فرد تاثیر پذیر خواهد بود و فرد نیز از اجتماع تاثیر پذیر خواهد بود. (مطهری، جامعه و تاریخ) لذا این که عده ای از دانشمندان مغرب زمین قائل به این هستند که انسان در جامعه مانند عنصری در ساختارهای ماشینی است، حرفی گزاف می باشد. برای این مدعا نمونه های تاریخی زیادی داشته ایم و اگر در زندگی خود اندکی واکاوی کنیم این حقیقت را خواهیم یافت. آن مسئله ای را که در مقاله مذکور بیان شده و حقیقتاً درست است و در بیان علما اخلاق بدان یاد شده است، ناظر به احکامی از اسلام است که دارای جنبه فردی می باشد. در واقعه مورد امور فردی ما می توانیم مانع نشویم و اجباری اعمال ننماییم اما در مورد امور دینی که صبغه ی اجتماعی فوق العاده پر رنگی مانند حجاب دارند ما نمی توانیم مانع نشویم چون دیگر این شخص فقط خودش نیست. بلکه تاثیراتی که بر اجتماع گذاشته می شود - که ناظر بر اصالت اجتماع است - با عمل وی همراه خواهد بود. پس مجموع صحبت‌های گذشته این شد که در اموری که توسط «مخبر صادق» تحریم شده است اگر در جامعه بخواهد صورت بگیرد، فرض بر تمامی مسلمین است که جلوی خاطی را بگیرد. و چون حجاب امری است که توسط «مخبر صادق» حرمت ترک آن داده شده است، ولو با زور نباید گذاشته شود، که این گناه انجام گیرد. آنچه علمای اسلامی گفته اند که نباید امور الهی با زور انجام شود، ناظر امور مستحبی است نه امور واجب، و نیز مربوط است به امور فردی نه اموری که جامعه را تهدید کند.

همچنین در تقسیم بندی دیگری، اموری که انسان انجام می دهد از منظر الهی دارای ۵ دسته می باشد. (۱) امور واجب یعنی اموری که در صورت ترک، عقاب الهی خواهد داشت. (۲) امور حرام یعنی اموری که در صورت انجام آنها عقاب الهی در انتظار عامل خواهد بود. (۳) امور مستحبی یعنی اموری که واجب نیست اما انجام آن موجب رضایت الهی خواهد بود و موجب سرعت در پیشرفت وجودی (۴) امور مکروه یعنی اموری که انجام آن عقاب الهی را در پیش نخواهد داشت لکن سرعت حرکت به کمال را کند می کند. (۵) امور مباح یعنی اموری که نظری خاص برای آن از جانب واضع شریعت نیامده است، البته همین امور مباح ممکن است که در شرایطی به امور مستحبی، واجب، مکروه یا حرام تبدیل گردد.

حال باید پرسید که کدام عمل انسان است که نباید به صورت اجباری انجام شود؟ آیا در مورد کسی که واجبی را ترک کرده و یا به عملی حرام، پرداخته است این مورد جزء مواردی است که نباید به اجبار آن شخص را از حرام بازداشت و یا واجبی را بر او تحمیل کرد؟ اگر فرضی را که در مقاله بیان شده است - که نباید با اجبار کاری را انجام دهیم - غلط نباشد، پس مسئله ی امر به معروف و نهی از منکر

و احکام مربوط به آن زیر سوال نخواهد رفت؟ اگر ما دانستیم که حکمی را « مخبر صادق » آورده است - قبلاً جنبه ی عقلانی آن را برای خود حل کردیم- و شنیدیم که وی گفته است فلان مسئله، تاثیرات مخربی را در پی دارد و نیز دیدیم که شخصی که ممکن است مسیر اشتباه را انتخاب کند بر عمل اشتباهش مُصر باشد - شخص توانایی مسیر غلط را دارد.- آیا نمی بایست جلوی کار او گرفته شود؟ چرا که اول آسیب به خود او وارد خواهد آمد و منع او در واقع کمک به او خواهد بود.

محمد امین صلواتیان Masalavatian@yahoo.com